

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/12/08

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح / نکاح منقطع / حکم هفتم از احکام هشت‌گانه نکاح منقطع

مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) در هفتمین حکم از احکام هشت‌گانه نکاح منقطع، جریان ارث نکاح منقطع را ذکر کردند. چند قولی که در مسئله است، به آنها اشاره کردند و آن بخشی که به نظر خودشان از شهرت بیشتری برخوردار بود به عنوان «و الاول اشهر» ذکر کردند. حکم اولی که ذکر کردند این است که «لا یثبت بهذا العقد میراث بین الزوجین شرطاً سقوطه او اطلاقاً»؛ [1] یعنی خود این عقد «لو خُلّی و طُبِع» مقتضی میراث نیست؛ نه برای آن است که مقتضی میراث هست ولی شرط سقوط، میراث را حذف می‌کند! چه شرط سقوط بکنند چه شرط سقوط نکنند، عقد انقطاعی اقتضای ارث ندارد؛ اما حالا اقتضای عدم دارد یا نه، مطلبی دیگر است. با عقد انقطاعی میراث ثابت نمی‌شود؛ یعنی عقد انقطاعی مقتضی میراث نیست. «لا یثبت بهذا العقد میراث بین الزوجین شرطاً سقوطه او اطلاقاً»، چون خود این عقد ذاتاً اقتضای ارث ندارد.

اما «و لو شرطاً التوارث» را، یا «شرطاً احدهما توارث» را، چند قول است. پس عقد انقطاعی مثل عقد دائم این‌طور نیست که ذاتاً مقتضی ارث باشد. آیا «لا اقتضا» است یا اقتضای عدم دارد؟ می‌فرمایند اگر شرط توارث کردند، حالا یا هر دو که این از او ارث ببرد و او هم از این ارث ببرد، یا نه از «احد الطرفین»؛ مرد شرط می‌کند که از زن ارث ببرد یا زن شرط می‌کند که از مرد ارث ببرد، چند قول در مسئله است. «قیل یلزم عملاً بالشرط»؛ زیرا این عقد «لا اقتضا» است، اقتضای عدم که ندارد. اگر اقتضای «عدم الارث» داشت، این شرط، مخالف مقتضای عقد بود؛ ولی چون «لا اقتضا» است، این شرط، مخالف مقتضای عقد نیست.

«و قیل لا یلزم لانه لا یثبت الا شرعاً»؛ این آقایانی که می‌گویند اگر شرط ارث بکند باز این شرط نافذ نیست، ممکن است از دو منظر این حرف را بزنند: یکی اینکه خود عقد انقطاعی مقتضی عدم ارث است؛ یکی اینکه ارث یک حق مالی است و یک حکم شرعی است. یک وقت است که شما شرط می‌کنید که یک مقدار مال به کسی بدهید، دستتان باز است و مشمول «المؤمنون» [2] خواهد بود؛ اما ارث یک حق مشروع دو طرف بسته است؛ یعنی در این مرز ارث نیست، در آن مرز ارث نیست، در این وسط ارث است، طبقه‌بندی است، از یک سو؛ حاجب بودن از سوی دیگر؛ سهام مشخص از سوی سوم؛ خود شارع فرمود دست به این نزنید: «لا تَزَوِّنْ لَهُمْ أَقْرَبَ لَكُمْ نَفْعاً»، [3] هیچ نگویند چرا دختر کمتر و پسر بیشتر است؟! چون شما از آینده خبر ندارید، شما از وضع موجود خبر ندارید. این عناوین چهارگانه برای یک امر آسمانی است. اینکه بحث می‌شود که آیا شرط ارث بکنند یا شرط ارث نکنند؟ در خصوص نکاح متعه است، برای اینکه زمینه زوجیت هست، آن هم در محدوده خاص؛ وگرنه مگر می‌شود در متن عقد یک بیگانه‌ای را انسان وارث قرار بدهد و جزء طبقات ارث قرار بدهد و یکی از طبقات سه‌گانه «بما لها من الآثار و الاحکام»؟! هرگز فقیه چنین فتوایی نمی‌دهد که بیگانه‌ای بیاورد در این طبقات ارثی! اینها مرزبندی شده است.

در خصوص نکاح منقطع، چون صبغه زوجیت دارد، اولاً؛ زمینه توارث در آن هست، ثانیاً؛ ممکن است همان که برای نکاح دائم است، برای نکاح منقطع با شرط حفظ بشود، ثالثاً؛ وگرنه مگر می‌شود با شرط، کسی را وارث قرار داد؟! یا با شرط می‌شود کسی را از ارث محروم کرد؟! پس محدوده شرط مشخص است که چه می‌خواهند بگویند.

فرمود: «و لو شرطاً» توارث را که هر کدام از دیگری ارث ببرند، یا «شرط احدهما» که از دیگری ارث ببرد، چند قول است: «قیل یلزم عملاً بالشرط و قیل لا یلزم»؛ برای اینکه ارث یک حکم محدوده مداربسته‌ای است که با شرع باید مشخص بشود، این غیر از یک مقدار مالی است که شما وصیت کنید به کسی بدهید یا شرط کنید به کسی بدهند. «لانه لا یثبت الا شرعاً»؛ مثل اینکه آدم در متن عقد شرط کند به این شرط که فلان کس محرم شود! محرمیت یک حسابی دارد، محرمیت که با شرط حاصل نمی‌شود؛ اگر نسبی است نسب، اگر سببی است سبب، اگر رضاعی است رضاع.

فرمود: «فیكون اشتراطاً لغير وارث كما لو شرط للاجنبی و الاول اشهر»؛ در عقد نکاح منقطع آنچه که اشهر بین اصحاب است این است که با شرط میراث حاصل می‌شود، حالا یا با توارث جانبینی یا توارث یک جانبه، این برابر شرط است. منشا پیدایش اقوال چهارگانه‌ای که مرحوم صاحب مسالک [4] و دیگران بازگو کردند، نصوص متفاوتی است که در مسئله هست. این نصوص یکسان نیست؛ یا نص و ظاهرند با اینکه تفاوتی دارند، یا ظاهر و اظهارند. بعضی از نصوص می‌گوید در محدوده نکاح منقطع ارث نیست، این غیر از آن است که بگویند زن منقطع ارث نمی‌برد. وقتی دارند تحدید می‌کنند تعریف می‌کنند، مثل اینکه «النکاح المنقطع ما هو»؟ «هو نکاح الذی لا ارث له»، این در محدوده عقد است، نه اینکه جزء اوصاف عارضی باشد که بشود با شرط کم کرد یا زیاد کرد. در بعضی از نصوص دارد که اگر شرط ثبوت کردند حاصل می‌شود و اگر شرط ثبوت نکردند حاصل نمی‌شود. آیا آنها اقتضای عدم دارند یا نه؟ اگر اقتضای عدم ندارند، «لا اقتضا» هستند یا نه؟ اگر تفاوت این نصوص به نص و ظاهر برگشت یا به اظهر و ظاهر برگشت، نتیجه همان خواهد بود که معروف «بین الفقها» است که در نکاح منقطع «لو حُلّی و طبعه» ارث نیست و اگر هم شرط بکنند مطابق مقتضای عقد نیست، یا مطابق با شریعت نیست.

روایاتی که در باب مقدمات نکاح است؛ یعنی وسائل، جلد بیستم صفحه 85 باب 35 که نکاح چند قسم است، ببینید در این روایات وجود مبارک پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یا امام (سلام‌الله‌علیه) فصل مقوم نکاح منقطع را، عدم ارث می‌دانند.

روایت اولی که نقل می‌کنند مرحوم کلینی [5] «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ» - که غالباً اینها یا صحیح‌اند یا موثق، البته ممکن است در بعضی از اینها روایتی باشد که در حد تأیید از آن استفاده شود؛ ولی غالب این روایات سند آن معتبر است - «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ تَحِلُّ الْفُرُجُ بِثَلَاثٍ» حلال می‌شود به سه امر: «نکاح بمیزان» که می‌شود نکاح دائم، «و نکاح بلا میزان» که می‌شود نکاح منقطع، «و نکاح بملک الیمین». [6] این روایت را مرحوم صدوق با چهار سند نقل کرد [

[7]

[8] و مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) هم این را با سند خاص خودشان نقل کردند. [9] پس مشایخ ثلاث در کتب اربعه این روایت را به این صورت نقل کردند که نکاح ارثی داریم، نکاح غیر ارثی داریم، نکاح ملک

یمین، که آن تحلیل هم به همین ملک یمین برمی‌گردد.

روایت دوم این باب که مرحوم کلینی با سند خاص از وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه) نقل کرد که نظر شما درباره متعه چیست؟ پدر بزرگوارشان امام باقر (سلام‌الله‌علیه) آن‌طوری که از «جابر» بگوید؛ مستحضرید امام معصوم هیچ نیازی ندارد که از کسی نقل کند، آن هم وجود مبارک امام باقر (سلام‌الله‌علیه) بگوید که «جابر بن عبدالله» که از اصحاب پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است او گفته است که پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود ما نکاح منقطع داریم؛ این وضع تقیه است. حالا این حجت بالغه الهی بیاید از شاگرد خودش بگوید «جابر بن عبدالله» گفته است که پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود ما نکاح منقطع داریم! این در بحبوحه تقیه بود. این شخص یعنی «عبد الملک بن جریح مکی» وارد بر محضر امام صادق (سلام‌الله‌علیه) شد، به امام ششم عرض کرد که من از پدر شما شنیدم که پدر شما فرمود که «جابر بن عبدالله» گفت که پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود چنین است، شما نظرتان چیست؟ کلّ این فضا می‌شود فضای تقیه.

پرسش: احادیث مهمی از جناب «جابر» نقل شده است؟

پاسخ: بله، «جابر» بسیار بزرگوار است؛ اما یکی از شاگردان کوچک امام معصوم است.

پرسش: جریان «حجة الوادع» را کلاً ایشان نقل کرده است؟

پاسخ: بله، خیلی‌ها نقل کردند، یکی از آنها هم ایشان است. او در دوران سالمندی که نابینا بود در کوچه‌های مدینه راه می‌رفت می‌گفت که «أَدْبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى حَبِّ عَلِيٍّ» (علیه‌السلام)، شعار او همین بود؛ نابینا بود و عصا در دستش بود و در کوچه‌های مدینه راه می‌رفت می‌گفت مردم! زن‌ها! بچه‌هایتان را با حَبِّ عَلِيٍّ (علیه‌السلام) تربیت کنید. من شنیدم این چنین، این چنین! این خدمت‌ها را کرده و می‌کرد. [10] اما حجت بالغه الهی کجا و «جابر» کجا؟!!

امام صادق (سلام‌الله‌علیه) فرمود: «مَا عَلَدَكُمُ الْمُتَعَةُ؟» فَقَالَ حَدَّثَنِي أَبُو كَمُحَمَّدٍ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَخَبَ النَّاسَ فَقَالَ لَهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَخْلَلَ لَكُمْ الْفُرُوجَ عَلَى ثَلَاثَةِ مَعَانٍ؛

نکاح را بر سه قسم برای شما معنا کرده است: نکاحی است موروث «وَهُوَ الْبَيَاتُ». «بَتَّ» یعنی قطع، «بَتَّاتَةٌ» یعنی قطاع؛ این «الْبَتَّة» یک «الف» و «لام» دارد روی همین «بَتَّ». «بَتَّى» یعنی قطعی؛ منتها حالا این چون زیاد کاربرد دارد یک «الف» و «لام» روی آن آمده و شده «الْبَتَّة»، وگرنه اصل این کلمه، «بَتَّ» است و «بَتَّ» به معنی قطع است، «بَتَّى» یعنی قطعی، کاربرد رایج آن هم باعث شد که یک «الف» و «لام» روی آن گذاشتند و گفتند «الْبَتَّة». قسم اول نکاح است بَتَّى و قطعی مثل نکاح دائم که این نکاح ارثی است. قسم دوم غیر ارثی است «وَهُوَ الْمُتَعَةُ». [11] قسم سوم ملک یمین است. این روایت بیانگر روایت اول همین باب بود.

در روایت اول که فرمود نکاح سه قسم است: نکاح به میراث، نکاح بدون میراث، آن‌جا بیان نفرمود که نکاحی که در آن ارث نیست نکاح متعه است؛ اما این روایت دوم تصریح می‌کند که نکاحی که در آن ارث نیست نکاح متعه است.

در روایت سوم که «الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعْبَةَ» در «تُحْفَةُ الْعُقُولِ» از وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه) نقل

می‌کند «فی حدیث، قال: وَ أَمَا مَا يَجُوزُ مِنَ الْمَنَاحِجِ فَارْتَعَهُ وَجْهٌ»، [12] این که چهار وجه است؛ یعنی نکاح دائم، نکاح منقطع، ملک یمین و تحلیل، قبلاً ملاحظه فرمودید که «تحلیل» را سید مرتضی (رضوان الله تعالی علیه) به نکاح متعه برمی‌گرداند و ابن ادریس و دیگران این را به همان ملک یمین برمی‌گردانند. ملک حالا یا ملک خود بدنه آن شیء است، مثل خرید و فروش؛ یا ملک منفعت است مثل اجاره. این تحلیل به ملک برمی‌گردد، چیز چهارمی نیست. در این حدیث فرمود به اینکه نکاح چهار وجه دارد: نکاح به میراث که همان نکاح دائم است، نکاح به غیر میراث که نکاح منقطع است، نکاح یمین یعنی ملک یمین و نکاح به تحلیل؛ یعنی «من المحلل» که آنچه که مالک است را می‌تواند به دیگری تحلیل کند؛ مثل اجاره.

مرحوم صاحب وسائل دارد که مرحوم شیخ طوسی می‌گوید که «لَا يَخْرُجُ عَنْ هَذِهِ الْأَقْسَامِ»؛ [13] یعنی نکاح از سه قسم بیرون نیست و آنچه که به عنوان تحلیل نقل شده است که کسی امه خود را برای دیگری تحلیل می‌کند، این داخل است در همان ملک یمین؛ اگر ابن ادریس یا سایر فقها این فرمایش را فرمودند، مسبوق به فرمایش مرحوم شیخ طوسی است. آن جریان «حَدَّثَنِي أَبُو كَمَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ جَابِرِ عَبْدِ اللَّهِ» یک نظر مستانف می‌خواهد.

اینها عصاره مطالبی بود که در باب ابواب «نکاح منقطع» آن‌جا مطرح شد که نکاح اصولاً سه قسم است. از این تعبیری که نکاح سه قسم است، معلوم می‌شود که به منزله فصل جوهری اوست. فصل مقوم نکاح منقطع «عدم الارث» است.

اما حالا روایاتی که در جلد بیست و یکم آمده است و منشا این اقوال متعدد شد، این روایات را یکی پس از دیگری ملاحظه بفرمایید. ظاهر بعضی از این روایات آن است که در نکاح منقطع با شرط ارث ثابت می‌شود؛ اما این در برابر روایتی که اظهر از آنهاست یا نص است در برابر آنها، مقاومت نمی‌کند.

در وسائل، باب چهار از ابواب «متعه»، [14] در آن‌جا چندتا روایت هست که بعضی از آنها ظهور در این دارد که در نکاح متعه ارث نیست. روایت چهارم این باب که مرحوم کلینی [15] (رضوان الله تعالی علیه) «عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ غَزْوَةَ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ» - برخی از اینها ممکن است که اشکال سندی داشته باشند، اما طوری نیست؛ چون همین مضمون در روایت صحیح یا موثق آمده است - «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي الْمُتْعَةِ»؛ حضرت فرمود: «لَيْسَتْ مِنَ الْأَرْثِ»؛ اینکه می‌گویند مرد بیش از چهار همسر حق ندارد، متعه از این چهارتا محسوب نمی‌شود، چرا؟ برای اینکه «بِأَنَّهُا»؛ آن زن در عقد انقطاعی، «لَا تُطَلَّقُ»؛ طلاق در کار نیست، این یک؛ «وَلَا تَرِثُ»، این دو؛ اصلاً متعه این است که در آن طلاق نیست، متعه این است که در آن ارث نیست، نفی طلاق جزء مقومات نکاح منقطع است، نه اینکه حالا شرط بکنند طلاق بدهند، این‌طور؛ شرط نکنند که طلاق ندهند، آن‌طور! این نکاح منقطع نسبت به طلاق مقتضی عدم است، نه «لا بشرط»، نه اینکه با شرط، طلاق را بشود در نکاح منقطع راه داد؛ اصلاً نکاح منقطع طلاق ندارد، نکاح منقطع ارث ندارد.

روایت پنجم این باب که مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کردند، این هم همین است؛ منتها یک اضافه هم دارد. روایت پنجم را که شیخ طوسی «بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ الْعَبَّاسِيِّ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ غَزْوَةَ» نقل کرد این هم مثل روایت چهارم است؛ یعنی اصلاً نکاح منقطع طلاق ندارد، نکاح منقطع ارث ندارد؛ مگر می‌شود با شرط، طلاق را در نکاح

منقطع راه داد؟! این نشان آن است که این مقوم آن است. اضافه‌ای که در روایت پنجم هست این است که عده او 45 روز است. می‌بینید که اینها دارد مقومات نکاح منقطع را ذکر می‌کنند. اگر ظاهر یک روایتی این بود که با شرط دارد حاصل می‌شود، این روایات نسبت به آنها یا اظهر است یا نص. [16]

در باب هفتم روایتی که تصریح بکند به اینکه ارث نیست وجود ندارد؛ اما در باب هیجده یعنی صفحه 43، روایت اول که مرحوم کلینی [17] (رضوان الله تعالی علیه) «عَنْ أَبِيانَ بْنِ تَغْلِبٍ» نقل می‌کند این است که «ابان» می‌گوید من خدمت امام صادق (سلام‌الله‌علیه) عرض کردم وقتی خواستم صیغه نکاح منقطع را اجرا کنم چه بگویم؟ حضرت فرمود بگو: «اتَزَوَّجْتُكَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ»؛ این متن است. «كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ» چیست؟ - «واو» ندارد - «لا وَارِثَةَ وَ لا مَوْرُوثَةَ»، این بیان آن است؛ یعنی «کتاب الله» می‌گوید در نکاح منقطع ارث نیست؛ نه اینکه «اتزوجک علی کتاب الله و سنة رسولہ و کذا»! «واو» نیست، اصلاً «کتاب الله» این است که در نکاح منقطع ارث نیست. این در برابر بعضی از روایات، یا نص است یا اظهر. «عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ»، شرح بعد از متن، تفصیل بعد از اجمال؛ «کتاب الله» چیست؟ «لا وَارِثَةَ وَ لا مَوْرُوثَةَ کَذَا وَ کَذَا يَوْمًا» به لحاظ زمان، «کَذَا وَ کَذَا يَوْمًا» به لحاظ مهر، و هر چه کمتر یا زیاده‌تر شد به اختیار خود شماست، و اگر او راضی شد این زن می‌شود همسر انقطاعی شما.

روایت دوم که مرحوم کلینی [18] «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ» نقل می‌کند این است که حضرت فرمود: «اتَزَوَّجْتُكَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ بِكَاحٍ غَيْرِ سَفَاحٍ». این «غَيْرِ سَفَاحٍ» تعمداً گفته شد؛ برای اینکه آنهایی که سقفی بودند و این را تحریم می‌کردند می‌گفتند که این - معاذ الله - سفاح و زناست. «وَعَلَى أَنْ لَا تَرْتَبِي وَ لَا أَرْتُكَ» - این روایت البته مثل ظهور روایت قبلی نیست، چون «واو» دارد - «کَذَا وَ کَذَا يَوْمًا بَكَاحٍ وَ کَذَا يَوْمًا»؛ [19] اما همه اینها ارکان محوری نکاح منقطع است مدت این‌طور است، مهریه این‌طور است، اینها رکن هستند. فرمودند نکاح منقطع «صیغه»، «تعیین زوجین»، «مدت» و «مهر» می‌خواهد. اینها ارث بردن و ارث نبردن را در کنار «مدت» و «مهر» ذکر کردند، اینها هم رکن است.

روایت بعدی روایت چهارم این باب هست؛ یعنی صفحه 44 که مرحوم کلینی [20] «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ» نقل می‌کنند «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ» این است: «لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَقُولَ فِيهِ هَذِهِ الشُّرُوطُ». این شروط اعم از ارکان است؛ به دلیل اینکه مدت و مهر، اینها جزء شروط آمده است. «اتَزَوَّجْتُكَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ عَلَى أَنْ لَا تَرْتَبِي وَ لَا أَرْتُكَ عَلَى أَنْ تَعْتَدِيَ خَمْسَةَ وَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا»؛ [21] اینها یک چیزی نیست که با شرط حاصل شود، چه شرط حاصل بشود و چه شرط حاصل نشود، آن ثابتات ثابت هستند، این منغیات منفی هستند؛ یعنی عده ثابت است چه شرط بکند و چه شرط نکنند، ارث ثابت نیست چه شرط بکند و چه شرط نکنند.

روایت پنجم این باب که مرحوم کلینی [22] با سند خاص خودشان از وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه) سؤال کرد که «أَذْنِي مَا يَتَزَوَّجُ الرَّجُلُ بِهِ الْمُتَعَّةَ» چقدر است؟ حضرت فرمود: «كَلِمَتَيْنِ»، به او می‌گوید: «زَوْجِي نَفْسِكَ مُتَعَّةٌ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ بِكَاحٍ غَيْرِ سَفَاحٍ». «عَلَى كِتَابِ اللَّهِ» چیست؟ - در این روایت «واو» ندارد - «عَلَى كِتَابِ اللَّهِ» این است که ارث نبری. «عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) بِكَاحٍ غَيْرِ سَفَاحٍ عَلَى أَنْ لَا أَرْتُكَ وَ لَا تَرْتَبِي»؛ [23] «کتاب الله» این است که من از شما ارث نبرم و شما از من ارث نبری.

بخش پایانی این باب هیجده یک بیانی دارد مرحوم صاحب وسائل، دارد: «و تَقَدَّمَ مَا يُدْلِلُ عَلَى ذَلِكَ فِي عَقْدِ النِّكَاحِ وَ بَعْضُ هَذِهِ الْأَخْبَارِ يَحْتَمِلُ الْحَمْلَ

عَلَى أَنَّهُ كَلَامٌ سَابِقٌ عَلَى الْعَقْدِ»؛ [24] اینکه فرمودند شما شرط بکنید؛ یعنی قبلاً اگر شرط کردید عقد بر آن واقع شود. مطلب جدیدی در این ذیل نیست.

روایت پنج این باب، در باب 23 صفحه 54 جلد 21 به این صورت است که این از بصائر الدرجات است، تبیین می‌کند نکاح منقطع را، می‌فرماید به اینکه «فَإِنْ أَرَادَتْ سَوَاهُ اغْتَضَتْ خَفْسَةً وَ أَرَبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْسَ بَيْنَهُمَا مِيرَاثٌ»؛ یعنی اصلاً نکاح منقطع با ارث رابطه‌ای ندارد. نکاح منقطع ارث‌پذیر نیست.

اما در باب 32 صفحه 66، این روایت را مرحوم کلینی [25] (رضوان الله تعالی علیه) با سند معتبر از «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ» نقل می‌کند از وجود مبارک امام رضا (سلام‌الله‌علیه) به این صورت است - که بوی تقریباً خلاف می‌دهد - فرمود: «تَرْوِيحُ الْمُتَعَةِ نِكَاحٌ بِمِيرَاثٍ وَ نِكَاحٌ بِغَيْرِ مِيرَاثٍ»؛ نکاح متعه دو قسم است: یک قسم آن ارث در آن هست یک قسمش ارث در آن نیست، «إِنْ اشْتَرَطْتُ» آن زن، «كَانَ»؛ آن میراث هست، «وَ إِنْ لَمْ تَشْتَرِطْ» آن زن، «لَمْ يَكُنْ»؛ یا در متعه اگر شرط حاصل شد، شرط میراث شد هست و اگر شرط میراث نشد نیست. پس خود نکاح منقطع در دو صورت ارث ندارد: آن جایی که شرط عدم شود، یا نه شرط وجود شود و نه شرط عدم. الآن در بین این صور سه‌گانه آن‌جا که شرط ثبوت شود معارض با روایاتی است که می‌فرماید اصلاً در نکاح منقطع ارث نیست.

در همین باب، روایت دوم این است: «مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ» می‌گوید «سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ مُتَعَةً إِنَّهُمَا يَتَوَارَثَانِ إِذَا لَمْ يَشْتَرِطَا»؛ یعنی «إذا لم يشترط السقوط»، اگر شرط سقوط نکنند «لو خَلَّى وَ طَبَعَهُ» ارث دارد. «وَ إِنَّمَا الشَّرْطُ بَعْدُ النِّكَاحِ» [26] که خود همین جمله نمی‌گذارد یک حجتی، یک ظهوری که تام باشد برای همین نکاح منقطع باشد. شرط بعد نکاح است یعنی چه؟! شرط یا باید قبل باشد که نکاح مبنیاً علیه واقع شود، یا شرط باید در متن عقد باشد. این روایت با صراحت آنها که چندین روایت بود و نکاح منقطع را معرفی کرد که اصلاً «لا ارث له»، نمی‌تواند معارضه بکند.

پرسش: شیخ طوسی فرمود وقتی شرط نکنند، مراد اجل باشد.

پاسخ: نه، بعید است. این در همین ذیل همین صفحه؛ یعنی در صفحه 66 باب 32 دارد که «الْمَرْأَةُ إِذَا لَمْ يَشْتَرِطَا الْأَجَلَ»، این گزینه می‌خواهد. ایشان چون آن روایات را مسلم گرفته که اصلاً حقیقت نکاح منقطع این است که ارث در آن نباشد، این «إِذَا لَمْ يَشْتَرِطَا»؛ یعنی وقتی اجل را ذکر نکنند می‌شود نکاح دائم، وقتی دائم شد، می‌شود ارث. این را توجیه کردند؛ برای اینکه آن روایات نزد ایشان قوی بود، این یکی از محامل است. این توجیه برای آن است که مرحوم شیخ طوسی حاضر نیست بپذیرد که در

نکاح منقطع ارث هست.

روایت سوم این باب که مرحوم کلینی [27] «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَغِيضِ الْأَخْبَابِ» که «مرسله ابن ابی عمیر» است، نقل می‌کند این است که در حدیث متعه فرمود: «إِنْ خَفَّتْ بِهِ خَفَّتْ لَهُ يَكُنْ لَهَا مِيرَاثٌ»؛ [28] اگر مرد مُرد، زن ارث نمی‌برد. این بیان مقوم و فصل مقوم نکاح منقطع است.

روایت چهارم که مرحوم کلینی [29] همین را به صورت مرسل نقل کرد؛ لذا مرحوم صاحب وسائل این را یک روایت جدایی ذکر کرد همین یک سطر را. «قَالَ الْكَلْبِيُّ رَوَى أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهُمَا مِيرَاثٌ إِشْرَاطًا وَ لَمْ يَشْتَرِطَا»؛ [30] چه شرط بکند چه شرط نکند. نزد قدمای از اصحاب این یک چیز مسلمی بود که اصلاً فصل مقوم نکاح منقطع این است که ارث ندارد.



در روایت ششم این باب که مرحوم کلینی «عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ عَنْ غَمَرٍ بْنِ حَنْظَلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» در حدیث متعه نقل کرد این است: «وَلَيْسَ بَيْنَهُمَا مِيزَانٌ»، [31] این بیان مقوم است.

روایت هفتم: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الزُّبَيْرِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» - که «حسن بن جهم» مشکل دارد - «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ مُتْعَةً وَلَمْ يَشْرُطِ الْمِيزَانَ»؛ فرمود این اشتراط یعنی چه؟! چه شرط بکند چه شرط نکند، ارث ندارد. «لَيْسَ بَيْنَهُمَا مِيزَانٌ اشْتَرَطُوا وَلَمْ يَشْتَرِكَا». [32] این ظهورها قابل دست برداشتن نیست؛ اینها یا نص هستند یا اظهر.

روایت هشت این باب «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَصِيرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَمْرٍ» نقل کرد می‌گوید از وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه) سؤال کردم متعه چیست؟ فرمود: «حَلَالٌ لَكَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ فَلْتَشْفَمَا حُدُّهَا» - از این صریح‌تر شما چه می‌خواهی؟! - «قَالَ مِنْ خُدُودِهَا أَنْ لَا تَرْتُفَهَا وَلَا تَرْتَكُهَا»؛ [33] این دیگر امر زائد نیست تا ما بگوییم با شرط کم می‌شود یا با شرط زیاد می‌شود، اصلاً مقوم آن این است. قوام نکاح منقطع این است که در آن ارث نیست؛ مثل اینکه در نکاح منقطع طلاق نیست؛ حالا شما بیا با شرط، طلاق درست کن! این شرط‌پذیر نیست. پس اگر یک روایتی داشت که با شرط حاصل می‌شود در برابر این نص یا در برابر این اظهر، قدرت مقاومت ندارد.

این روایت دهم این باب که مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) «إِسْنَادُهُ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ» از وجود مبارک امام باقر (سلام‌الله‌علیه) نقل می‌کند این است: «قَالَ لَنَا مِيزَانُ بَيْنَهُمَا فِي الْمُنْعَةِ إِذَا مَا تَوَاحَدَ مِنْهُمَا فِي ذَلِكَ الْأَجَلِ»؛ [34] بعد از اجل که بیگانه‌اند، وقتی مدت تمام شد اینها نامحرم و بیگانه هستند، برخلاف نکاح دائم، در نکاح دائم اگر یکی مُرد همچنان دیگری مُحَرَّم اوست و می‌تواند او را غسل بدهد. فرمود وقتی که مدت تمام شد که بیگانه است و بیگانه از بیگانه ارث نمی‌برد؛ اما قبل از انقضای مدت اگر کسی بمیرد ارث نمی‌برد، بعد که مسلم است.

حالا روایات باب چهل هم می‌ماند که - ان شاء الله - جلسه آینده می‌خوانیم.

---

[1] شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق حلی، ج 2، ص 251.

[2] تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج 7، ص 371.

[3] نساء/سوره 4، آیه 11.

[4] مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، شهید ثانی، ج 7، ص 464-471.

[5] اصول کافی، شیخ کلینی، ج 5، ص 364.

[6] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 20، ص 85 و 86، أبواب نکاح، باب 35، ح 1، ط آل البيت.

[7] من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج 3، ص 382.

[8] الخصال، شیخ صدوق، ج 1، ص 119.

[9] تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج 7، ص 240.

[10] من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج 3، ص 493.

- [11] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص76 و 78، أبواب نكاح، باب35، ح2، ط آل البيت.
- [12] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج20، ص87، أبواب نكاح، باب35، ح3، ط آل البيت.
- [13] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج20، ص87، أبواب نكاح، باب35، ح3، ط آل البيت.
- [14] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج21، ص18-19، أبواب متعه، باب4، ح4، ط آل البيت.
- [15] اصول كافي، شيخ كليني، ج5، ص451.
- [16] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج2، ص32، أبواب نكاح، باب5، ح123، ط الإسلامية.
- [17] اصول كافي، شيخ كليني، ج5، ص455.
- [18] اصول كافي، شيخ كليني، ج5، ص455.
- [19] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج21، ص43، أبواب متعه، باب18، ح1، ط آل البيت.
- [20] اصول كافي، شيخ كليني، ج5، ص455.
- [21] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج21، ص44، أبواب صيغة متعه، باب18، ح4، ط آل البيت.
- [22] اصول كافي، شيخ كليني، ج5، ص457.
- [23] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج21، ص44، أبواب صيغة متعه، باب18، ح5، ط آل البيت.
- [24] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج21، ص45، أبواب صيغة متعه، باب18، ح6، ط آل البيت.
- [25] اصول كافي، شيخ كليني، ج5، ص465.
- [26] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج21، ص66، أبواب صيغة متعه، باب32، ح2، ط آل البيت.
- [27] اصول كافي، شيخ كليني، ج5، ص466.
- [28] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج21، ص67، أبواب صيغة متعه، باب32، ح3، ط آل البيت.
- [29] اصول كافي، شيخ كليني، ج5، ص465.
- [30] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج21، ص67، أبواب صيغة متعه، باب32، ح4، ط آل البيت.
- [31] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج21، ص67، أبواب صيغة متعه، باب32، ح3، ط آل البيت.
- [32] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج21، ص67، أبواب صيغة متعه، باب32، ح4، ط آل البيت.
- [33] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج21، ص68، أبواب صيغة متعه، باب32، ح8، ط آل البيت.
- [34] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج21، ص68، أبواب صيغة متعه، باب32، ح10، ط آل البيت.